



داستانهای آقای کوینر

بیرتولت برشت

ترجمه: سعید ایپانی

بر تولد برشت

داستانهای آقای کوینر

سعید ایمانی

ترجمه کتاب تقدیم
به یاد بود خاطره عزیز
مهندس سیاوش کوشی

داستانهای آقای کوینر

برتولت برشت Bertolt Brecht نویسنده‌ای است که پشت هر نوشته‌اش، هر چند خیلی ساده و خیلی کوتاه، مفهوم عمیقی نهفته است.

منظور برشت این نیست که داستانی را شروع کرده و طی آن تزیینات متفاوتی را ارائه دهد. او افسانه یا داستانی را جستجو می‌کند و بر اساس آن تزیینات را ارائه می‌دهد که قبلاً آن را در فکر فلسفی خود آماده کرده است.

او این تزیینات را بوسیلهٔ داستانها و نمایشنامه‌های خود به خواننده القاء می‌کند که از آن جمله است «داستانهایی از آقای کونیر» - این داستانها از متن اصلی آن، آلمانی به فارسی برگردانده شده است.

س. ایمانی

هامبورگ - خردادماه ۱۳۴۹

در باره نویسنده

در میان تمام نمایشنامه نویسان پر شور بیست سال اول این قرن آلمان بر توات برشت تنها نامی است که امروز واقعاً زنده و پردوام باقی مانده است . شهرت او هنگامی شروع شد که توانست سبک و مکتب خود را پیدا کند و به همین علت نیز نام و آثارش خیلی بیشتر از دوره خود زنده باقی مانده است و به عنوان نمایشنامه نویس برجسته عصر خود در صحنه تئاترهای جهان رقیبی برای خود نمی شناسد .

برشت در شهر آئوگسبورگ ایالت بایر آلمان در يك خانواده کاملاً بورژوازی زاده شد. تحصیلات طب را در دانشگاه مونیخ آغاز کرد و در پایان جنگ جهانی اول به عنوان پرستار ارتشی مشغول خدمت گردید . در سال ۱۹۲۰ در مونیخ کار تئاتر را آغاز کرد و در سال ۱۹۲۲ به خاطر اولین نمایشنامه های خود برنده جایزه « کلايست » شد و تقریباً از همین زمان خط مشی زندگی خود را به عنوان

يك نویسنده مستقل شروع کرد. نیهلسیم افراطی او ابتداء به علت گرفتاری شدید مالی و آنگاه با آگاهی کامل به مارکسیسم تبدیل شد. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۳ در برلن زندگی می کرد. بعد از آنکه نازی های رایشناگ (و کتابهای او) را آتش زدند به سویس، فرانسه و بعد به دانمارک رفت. هنگامی که دانمارک موطن هفت ساله اش توسط آلمان ها اشغال شد راهی فنلاند و سپس کالیفرنیا گردید. مدت هفت سال در ایالات متحده زندگی کرد و بعد از محاکمه در دادگاه کمیته فعالیت های ضد امریکائی در سال ۱۹۴۷ به سویس برگشت و در ۱۹۴۸ به برلن شرقی رفت و در آنجا با همکاری زنش هلن و اینگل گروه برلن را در تئاتر «کور فورستن دام» تأسیس کرد. «انسان به هر حال می داند که مرگ امری است ساده. يك ضربه آهسته به شیشه پنجره و...» این جملاتی بود که او کمی پیش از مرگش گفته بود. مرگ در آخرین ساعات ۱۴ اوت ۱۹۵۶ به سادگی درخشید و با يك سکت قلبی به زندگی او خاتمه داد.

قبر او اکنون در کنار قبر هگل در برلن قرار داد. در مقام مقایسه با آثار نمایشی اش از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۵ در آخرین دوره زندگی خود کم چیز نوشت اما در غرب بیشتر آثار ده سال اخیر وی تحسین و ارزیابی شده است. در شعر برشت (از ۱۹۱۸ به بعد) مانند نمایشنامه هایش علاقه اصلی او نسبت به رفاه بشریت به چشم می خورد و این او آخر در نمایشنامه های بزرگش (که خود پر از شعر است)

تمایلی نسبت به پناه گرفتن در پشت شعر آشکار بود. در تازه‌ترین بررسی‌های ادبیات آلمان کرراً با این گفته روبرو می‌شویم که برشت باید همان «شاعر لیریک کبیر»ی (زورگل هوف) شناخته شود که بود. حیطة شعر برشت بسیار وسیع است و از تنوعی پرمايه سرشار.

بارها گفته‌اند و تا اندازه‌ای هم حقیقت دارد که اشعار او نوعی «ضد شعر» .. Antipoems است در جهت مخالف تمایل به مقام و ثروت و به طرز ارادی غیر ادبی و عامیانه. اما این موضوع در مورد بسیاری از اشعار نا شناخته او صدق نمی‌کند. شعرهایی که پیش از همه شناخته شده است در سبک و زمینه به آثار کیپلینگ و ویلون متمایل است و آنهایی که کمتر مشهور شده است تحت تأثیر رمبو می‌باشد. استادی مخصوص او در زمینه زبان آلمان جنوبی به قدری زیاد است که ترجمه آثارش را غیر ممکن می‌سازد.

حکمت حکیم در رفتار اوست

استاد فلسفه‌ای نزد آقای کوینر آمد و از عقل خود برای او تعریف کرد . آقای کوینر پس از کمی تأمل گفت :

«تو همه چیزت اسباب زحمت است : نشستنت، حرف زدنت و فکر کردنت.»

استاد فلسفه عصبانی شد و گفت :

«در باره خودم نمی‌خواستم چیزی بدانم بلکه درباره محتوای آنچه که گفتم.»

آقای کوینر گفت :

«گفته‌ات محتوایی نداشت . می‌بینمت که کورمال کورمال راه می‌روی ولی آنگونه که می‌بینم ره بمقصد نمی‌بری . مبهم و تاریک حرف می‌زنی ولی در سخنانت پرتوی از روشنائی وجود ندارد. با دیدن رفتارت هدفت توجه‌ام را جلب نمی‌کند.»

تشکیلات

روزی آقای کوینر می گفت :

«شخص متفکر نه از روشنائی زیاده از حد استفاده می کند، نه از نان و نه از افکار خود .»

اقداماتی علیه زور

وقتی آقای کوینر متفکر جلو عده زیادی در سالنی از زور انتقاد می کرد متوجه شد که چگونه مردم از وی رویگردان شدند و رفتند . به اطرافش نگریست و زور را دید که پشت سرش ایستاده است .

زور از او پرسید :

«چه می گفتی ؟»

آقای کوینر جواب داد :

«از زور طرفداری می کردم .»

وقتی آقای کوینر بیرون رفت شاگردانش درباره ستون فقراتش از او سؤال کردند . آقای کوینر پاسخ داد :

«من ستون فقراتی برای در هم شکستن ندارم . مخصوصاً من یکی

باید بیشتر از زور زندگی کنم .»

و بعد آقای کوینر داستان زیر را تعریف کرد :

روزی در روزگار بی قانونی به منزل آقای «اگه» که یاد گرفته بود همیشه «نه» بگوید مأموری آمد و کاغذی نشان داد که از طرف حکمرانان شهر صادر شده بود و در آن نوشته شده بود هر منزلی که مأمور پا به آن می گذارد متعلق به اوست و هر غذایی که بخواند به او تعلق دارد و هر کس که وی می بیند باید خدمتش کند. مأمور روی صندلی نشست، غذا خواست، خود را شست، دراز کشید و قبل از بخواب رفتن در حالیکه رویش به دیوار بود پرسید:

«به من خدمت خواهی کرد؟»

آقای اگه او را با لحافی پوشاند و مگسها را راند و هنگام خواب نگهبانیش را به عهده گرفت. هفت سال تمام مانند آن روز از او اطاعت کرد. اما هر کاری هم که برای او انجام داد حداقل از ارتکاب يك عمل اجتناب کرد: یعنی اظهار آن يك کلمه.

وقتی هفت سال سپری شد، مأمور که از خوردن و خوابیدن و دستور دادن گنده شده بود مرد. آن وقت آقای اگه او را در لحاف مندرسی پیچید و کشان کشان از خانه بیرون برد و خوابگاه را شست و دیوارها را تمیز کرد و نفسی به راحتی کشید و جواب داد:

«نه!»

در باره صاحبان علم

آقای کوینر می گفت:

«کسی که صاحب علم است نه باید مبارزه کند، نه حقیقت را بگوید،

نه خدمتی بجای آورد ، نه غذا بخورد ، نه از قبول افتخار امتناع کند و نه شناخته شود . کسی که صاحب علم است از تمام فضائل تنها این را دارد که : صاحب علم است .»

نوگر هدف

روزی آقای کوینر سؤالات زیر را مطرح کرد :

«همسایه ام هر روز صبح از دستگاہ گرامافون خود موسیقی پخش می کند . چرا او این کار را می کند؟ بطوریکه می شنوم برای اینکه ورزش می کند . چرا ورزش می کند؟ بطوریکه می شنوم احتیاج به نیرو دارد . برای چه احتیاج به نیرو دارد؟ بطوریکه می گوید برای اینکه باید دشمنانش را در شهر شکست دهد . چرا باید دشمنانش را شکست دهد ؟ بطوریکه می شنوم برای اینکه می خواهد امرار معاش کند .»

بعد از آنکه آقای کوینر شنید که همسایه اش موسیقی پخش می کند برای اینکه ورزش کند، ورزش می کند برای اینکه قوی شود، قوی که شد دشمنانش را در هم بکوبد و دشمنانش را که در کوید بتواند امرار معاش کند سؤال اصلی خود را مطرح کرد :

«برای چه امرار معاش می کند؟»

رنج خوبان

از آقای کوینر پرسیدند :

«روی چی کارا می کنید؟»

آقای کوینر جواب داد :

«خیلی در زحمتم ، دارم اشتباه بعدیم را آماده می کنم .»

هنر مورد تطمیع قرار ندادن

آقای کوینر شخصی را بعنوان کسی که مورد تطمیع قرار نمی گیرد به تاجری توصیه کرد . بعد از دو هفته تاجر دوباره نزد آقای کوینر آمد و از او پرسید :

«منظورت از مورد تطمیع قرار نگرفتن چه بود؟»

آقای کوینر گفت :

«وقتی می گویم شخصی که استخدامش می کنی مورد تطمیع قرار نمی گیرد منظورم این است که تو نمی توانی او را تطمیع بکنی .»
تاجر اندوهگین گفت :

«اکنون حق دارم بترسم شخصی که بمن معرفیش کردی حتی از طرف دشمنان من نیز مورد تطمیع قرار گیرد .»
آقای کوینر با حالتی بی تفاوت گفت :

«این را نمیدانم»

تاجر با خشم فریاد زد :

«اما او دائم تملق مرا می گوید ، یعنی حتی مورد تطمیع خود من

نیز قرار می‌گیرد.»

آقای کوینر لبخند مبتکرانه‌ای زد و گفت :

«مورد تطبیع من یکی که قرار نمی‌گیرد.»

وطن پرستی یعنی نفرت از وطن‌های دیگر

آقای کوینر لازم نمی‌دانست که در کشور خاصی زندگی کند.

او می‌گفت :

«من همه جا می‌توانم گرسنگی بکشم.»

اما روزی از شهری که در آنجا زندگی می‌کرد و از طرف دشمن اشغال شده بود می‌گذشت. در این موقع یکی از افسران دشمن از روبرو آمد و او را مجبور کرد که از پیاده رو پائین برود. آقای کوینر از پیاده رو پائین رفت و پیش خود حس کرد که خشمش علیه این شخص برانگیخته شده است و نه تنها علیه این شخص بلکه بخصوص علیه کشوری که وی به آن تعلق دارد و آرزو کرد که ای کاش این کشور از روی کره زمین محو میشد. آقای کوینر پرسید :

«چرا من در این لحظه ناسیونالیست شدم؟ برای اینکه با يك

ناسیونالیست روبرو شدم. اما بهمین دلیل هم که شده باید حماقت را

ریشه کن ساخت، چون هر چیز را هم که با آن روبرو شود احمق می‌کند.»

چیز بد هم ارزان نیست

آقای کوینر در حالیکه دربارهٔ بشر می‌اندیشید رشتهٔ افکارش به مسئله تقسیم فقر رسید. روزی در حالیکه اسباب و اثاثیه خانه‌اش را نگاه می‌کرد آرزو کرد که ای کاش مبلمان‌های دیگری می‌داشت که بدتر، ارزان‌تر و فکسنی‌تر از مبلمان کنونی بود. بلافاصله نزد یک نجار رفت و به وی سپرد که لاک‌مبلمان‌هایش را پاک کند. اما وقتی لاک‌مبلمان‌ها از بین رفت مبلمان‌ها بیش از فکسنی بود پوسیده‌تر به نظر رسید. با وجود این باید اجرت نجار پرداخت می‌شد و آقای کوینر مجبور گردید مبلمان‌هایش را دور بیاندازد و مبلمان‌های تازه، فکسنی و ارزان قیمت بخرد، زیرا که خودش این‌طور می‌خواست. چندین نفر که از موضوع خبردار شدند به آقای کوینر خندیدند، چون مبلمان‌های فکسنی به قیمت مبلمان‌های لاک شده برایش تمام شده بود. اما آقای کوینر گفت:

«پس انداز کردن مال فقرا نیست بلکه خرج کردن مال فقرا است. من شماها را می‌شناسم: فقر شما با افکار شما جور در نمی‌آید. اما با فکر من نیز ثروت جور در نمی‌آید.»

گر سنگی کشیدن

آقای کوینر در جواب سئوالی راجع به وطن گفته بود:

«من همه جا می توانم گرسنگی بکشم.»

شنونده دقیقاً از او پرسید:

«به چه دلیل می گوئید که گرسنگی می کشید، در حالیکه در عمل

چیزی برای خوردن دارید؟»

آقای کوینر در توجیه اظهارات خود گفت:

«شاید می خواستم بگویم اگر بخوام زندگی کنم می توانم در هر جا که گرسنگی حکمفرمایی می کند زندگی کنم. اعتراف می کنم که فرق بزرگی وجود دارد بین اینکه آیا من خودم گرسنگی می کشم یا در آنجا که گرسنگی حکمفرمایی می کند زندگی می کنم. اما به عنوان عذر - خواهی باید بگویم برای من زندگی در جایی که گرسنگی حکمفرمایی می کند، اگر به اندازه گرسنگی کشیدن هم سخت نباشد، لااقل خیلی دشوار است. در واقع گرسنه بودن برای دیگران مهم نیست، چیزی که مهم است این است که من مخالف آنم که گرسنگی حکمفرمایی کند.»

پیشنهاد در مقابل عدم توجه به پیشنهاد

آقای کوینر توصیه می کرد به هر پیشنهاد جهت محکم کاری پیشنهاد دیگری برای موردی که پیشنهاد اولی مورد توجه قرار نگیرد اضافه شود. به عنوان مثال روزی او به شخصی که در موقعیت بدی قرار داشت روش مخصوصی را توصیه کرد که حدال مکان به افراد کمتری صدمه می زد و

روش دیگری را هم توضیح داد که ضررش قدری زیاد بود و با این همه
مضرترین روش نبود. او می گفت: «کسی که از عهده همه چیز بر نیاید
نباید چیزهای «کمتر» را در اختیارش گذاشت.»

قوه ابتکار

آقای کوینر شکایت می کرد:

«امروزه خیلی ها از خود تعریف می کنند که به تنهایی می توانند
کتابهای قطوری را به رشته تحریر در آورند و این موضوع به طور کلی
مورد قبول واقع می شود. فیلسوف چینی «جوآنگ تسی» به روزگار
جوانی کتابی نوشت که شامل صدها هزار کلمه بود و نه دهم آن را نقل
قول دیگران تشکیل می داد. امروزه دیگر کسی نمی تواند چنین کتابهایی
بنویسد زیرا که روح این کار وجود ندارد. به همین علت هر فکر
فقط در کارگاه مخصوص خود پرورش یافته و هر کدام که به قدر کافی
قادر به انجام آن نباشد خود را تنبل حس می کند. مسلماً در این
حالت نه فکری وجود دارد که اجرای آن بر عهده گرفته شود و نه
تعریف فکر که بتواند مورد نقل قول قرار گیرد. چه چیزهای کمی
برای فعالیت این عده مورد نیاز است! يك چوب قلم و مقداری
کاغذ تنها چیزی است که می توانند عرضه دهند! و بدون هیچ گونه کمکی،
فقط با مصالح کم اهمیتی که هر يك با بازوی خود می تواند تولید کند
کلبه های خود را بنا می کنند! عمارت بزرگتری که يك نفر به تنهایی
قادر به بنای آن باشد برای آنان وجود ندارد.»

این سؤال که آیا خدائی وجود دارد یا نه

یکی از آقای کوینر پرسید که آیا خدائی وجود دارد یا نه ؟
آقای کوینر گفت :

«به تو توصیه می کنم فکر بکنی که آیا با دانستن جواب این سؤال رفتار تغییر خواهد کرد یا نه . اگر تغییر نکند موضوع منتفی است . اگر تغییر بکند حداقل می توانم اینقدر کمکت بکنم که تو تصمیم خودت را گرفته ای : تو به خدائی احتیاج داری .»

حق ضعف داشتن

آقای کوینر به شخصی در یک مورد اضطراری کمک کرد ولی وی در مقابل هیچگونه سپاسگزاری نکرد .

آقای کوینر با صدای بلند از حق ناشناسی آن شخص شکایت کرده و این امر باعث تعجب دوستانش گردید . آنان رفتار آقای کوینر را ناشایست تشخیص داده و گفتند :

« مگر تو نمی دانستی که انسان خیلی ضعیفتر از آن است که حق --

شناس باشد و به همین علت نباید به خاطر حق شناسی کاری را انجام داد ؟»

آقای کوینر پرسید :

«پس من چه؟ مگر من انسان نیستم؟ چرا من هم نباید آنقدر ضعیف باشم که طلب حق شناسی بکنم؟ مردم همیشه عقیده دارند که وقتی اعتراف بکنند عمل ناشایستی علیه آنان صورت گرفته است. آنها به حماقت خود نیز اعتراف کرده اند. چرا باید اینطور باشد؟»

پسر بچه بی کمک

آقای کوینر درباره عادت بد مورد بی عدالتی قرار گرفتن و آن را تحمل کردن و دم بر نیاوردن سخن می گفت. آنگاه داستان زیر را تعریف کرد:

«رهگذری از پسر بچه ای که گریه می کرد علت گریه اش را پرسید: پسر بچه گفت: «من دو سکه برای رفتن به سینما جمع کرده بودم اما پسرکی آمد و یکی از آنها را از دستم گرفت.» و به پسری که در دور دست دیده می شد اشاره کرد. مرد پرسید: «مگر با فریاد کسی را به کمک نخواستی؟» پسر بچه با هق هق شدیدتری گفت: «چرا.» مرد در حالی که با مهربانی او را نوازش می کرد دوباره پرسید: «کسی صدایت را نشنید؟» پسر بچه هق هق کنان گفت: «نه.» مرد پرسید: «نمی توانی بلندتر فریاد بزنی؟» پسر بچه با امید تازه ای نگاهی به او کرد گفت: «نه» آنگاه مرد لبخندی زد و گفت: «پس آن یکی سکه را هم بده بیاد.» و آخرین سکه را از دست پسر بچه گرفت و بدون واژه به راهش ادامه داد.

آقای کوینر و طبیعت

آقای کوینر در جواب این سؤال که رفتارش در برابر طبیعت چگونه است گفت :

«من خیلی دلم می‌خواهد هنگام خروج از خانه چند تا درخت ببینم . بخصوص که آنها با تغییرات ظاهری روزانه و فصلی خود به حد بخصوصی از واقعیت دسترسی دارند. هم چنین در شهرها ، با توجه به زمان، دائم فقط چیزهای مستعمل را دیدن، خانه‌ها و جاده‌های بدون سکنه و خالی و بدون استفاده که بی‌معنی می‌بودند باعث پریشانی خاطرمان می‌شود . نظم اجتماعی مخصوص خودمان ما را وامی‌دارد که انسان را نیز جزو چنین چیزهای مستعمل به حساب بیاوریم . و به همین علت درختان حداقل برای من که نجار نیستم نوعی آزادی تسکین دهنده دارند و حتی فکر می‌کنم که آنها برای نجارها هم چیزی در خود دارند که نمیتوان آنرا دست کم گرفت .

یکی از او پرسید :

«اگر دلتان می‌خواهد درختان را ببینید چرا همینطوری گاهگاهی به بیرون از شهر نمی‌روید؟»

آقای کوینر با تعجب جواب داد :

«گفتم که دلم می‌خواهد آنها را هنگام خروج از خانه ببینم.»

(آقای کوینر همچنین گفت : «برای ما لازم است که از طبیعت

وسیله قابل استفاده مناسبی به وجود آوریم . بدون کار در طبیعت ماندن همچون تبی که بر کسی عارض شود شخص را خیلی زود به حالت بیمار-گونه ای دچار می کند...»

سؤالات قانع کننده

آقای کوینر می گفت :

«من متوجه شده ام که ما خیلی ها را با این وسیله که جواب همه چیز را می دانیم از علم خود می ترسانیم . آیا نمی توانستیم به منظور تبلیغ که هم شده فهرستی از سؤالاتی را تنظیم کنیم که بر ایمان کاملاً غیر قابل حل به نظر می رسند؟»

قابل اعتماد بودن

آقای کوینر که طرفدار نظم در روابط بشری بود در تمام زندگی اش دچار گرفتاریهای بسیار بود. روزی دوباره جریان ناگواری پیش آمد که جهت انجام آن مجبور بود تمام شب را در شهر دنبال محل ملاقاتهای متعددی که در فاصله های دوری از یکدیگر قرار داشتند بگردد. از آنجا که مریض بود از یکی از دوستانش تقاضا کرد که پالتویش را به او قرض بدهد . دوستش با وجود اینکه خود با این کار مجبور می شد قرار ملاقات کوچکی را بهم بزند قول داد پالتویش را به او دهد. حوالی عصر وضعیت آقای کوینر طوری وخیم شد که دیگر آن همه دویدن سودی نداشت و باید

کارهای دیگری انجام می‌شد. معینا با وجود ضیق وقت برای اینکه از طرف خود نیز سر حرفش ایستاده باشد با اصرار تمام سر ساعت معین نزد دوستش رفت و پالتو را که دیگر به آن احتیاج نداشت از او گرفت.

دیدار مجدد

مردی به آقای کوینر که مدتی او را ندیده بود سلام کرد و گفت:
 «شما اصلا تغییر نکرده‌اید.»
 آقای کوینر گفت:
 «آه!» و رنگش پرید.

در باره انتخاب حیوانات وحشی

وقتی آقای کوینر متفکر شنید
 که مشهورترین جانی شهر نیویورک
 قاچاقچی الکل و قاتل توده‌ها
 مانند یک سگ با گلوله کشته شده
 و بی سروصدا دفن گردیده است
 چیزی به عنوان شگفتی بر زبان نیاورد.



او گفت: «چگونه اینطور شده است

که يك جانی نیز به زندگی خود مطمئن نیست
 و حتی او که برای همه کاری حاضر است
 موفق نمیشود؟
 همه می دانند آنان که به مقام انسانی خود
 تکیه می کنند بازنده هستند
 اما چه سان است وضع کسانی که از آن صرف نظر می کنند؟
 آیا این بدان معناست که: هر کس از چاه‌رهایی یافت
 از کوه می افتد؟
 عادلان هر شب غرق غرق از خواب می پرند
 از آهسته‌ترین صدای پا به وحشت می افتند
 وجدان راحتشان آنان را تا خواب تعقیب می کند
 و اکنون می شنوم: آیا جنایتکار نیز
 دیگر نمی تواند راحت بخوابد؟
 چه هرج و مرجی!
 چه روزگاری!
 با کمال پستی می شنوم
 دیگر نمی شود کاری کرد.
 تنها با يك قتل
 دیگر کسی موفق نمی شود.
 برای دوسه خیانت در قبل از ظهر:

هر کسی حاضر است.

اما چقدر مشکل است آمادگی برای چیزی که
فقط به توانائی مربوط می شود!
حتی بی مسلکی هم کافی نیست:
راندمان تصمیم می گیرد



بدین سان حتی شخص شرور هم در چاه می افتد
بدون اینکه تعجیبی ایجاد کند.
از آنجا که همانندش بسیار است
جلب توجه نمی کند.
او که آنقدر دنبال پول بود
چقدر ارزان می توانست صاحب قبر شود!
آن همه قتل
و چنین زندگی کوتاهی!
آن همه جنایت
و این همه دوست کم!
و اگر بی چیز هم می بود
کمتر از این نمی توانست دوست داشته باشد



چگونه بایستی در برابر چنین حوادثی

شهامت خود را از دست ندهیم؟

دیگر چه طرحی باید بریزیم؟

کدام جنایت را بیاندیشیم؟

اگر بیش از این تقاضا شود صورت خوشی ندارد.

آقای کوینر می گفت: «بادیدن این چیزهاست که مادلسرد می شویم.»

فرم و محتوی

آقای کوینر يك تابلوی نقاشی را تماشا می کرد که موضوعات

متعددی را با يك فرم خیلی خودسرانه ارائه کرده بود. وی گفت:

«برخی از هنرمندان هنگامی که دنیا را از نظر می گذرانند مانند

بسیاری از فیلسوفان هستند. روی فرم آنقدر تلاش می کنند که محتوی

از بین می رود. زمانی من نزد باغبانی کار می کردم. روزی به من يك

قیچی باغبانی داد تا يك درخت غار را ببرم. درخت در يك گلدان قرار

داشت و در برگزاری جشنها کرایه داده می باشد. برای اینکار می بایست

شکل يك کره را داشته باشد. من فوراً شروع به قطع جوانه های اضافی

کردم، اما هر چه به خودم زحمت می دادم که شکل کروی به خود بگیرد

کمتر موفق می شدم. گاه از این و گاه از آن طرف زیادی قیچی می کردم.

در آخر وقتی هم که به شکل کره در آمد، کره خیلی کوچکی شده بود.

باغبان سرخورده گفت:

«خوب، کره بودنش که کره است، اما درخت غارش کجاست؟»

گفتگو

آقای کوینر به شخصی گفت:

«ما دیگر نمی‌توانیم با هم حرف بزنیم.»

مرد هراسان پرسید: «چرا؟»

آقای کوینر شکایت کنان گفت:

«من در حضور شما چیز عاقلانه‌ای ادا نمی‌کنم.»

مرد او را تسلی داد:

«اما این موضوع برای من مهم نیست.»

آقای کوینر خشم آگین گفت:

«حرف شما را باور می‌کنم، ولی برای من مهم است.»

مهمان‌نوازی

وقتی آقای کوینر مهمان دعوت می‌کرد اطاق خود را به همان صورت که بود باقی می‌گذاشت، زیرا به این موضوع که اشخاص را باید بوسیله محیطشان تحت تأثیر قرارداد عقیده نداشت. بر عکس سعی می‌کرد رفتار خود را طوری تغییر دهد که مناسب منزل باشد. در هر صورت مهم این بود که نباید از این موضوع رنج می‌برد.

وقتی آقای کوینر مهمان‌نوازی خود را نشان می‌داد حداقل صندلی

یا میزی را از محل اولیه خود به جای دیگری می کشید که با وضع مهمانش مناسب باشد . وی می گفت :

«بہتر است کہ من تصمیم بگیرم چه چیز برای او مناسب است!»

وقتی کہ آقای کوینر انسانی را دوست می داشت

از آقای کوینر پرسیدند :

« وقتی شما انسانی را دوست می دارید چه کار می کنید ؟ »

آقای کوینر گفت :

« از او طرحی می ریزم و سعی می کنم کہ شبیہش باشد . »

« چی ؟ طرح ؟ »

آقای کوینر گفت :

« نه ، انسان . »

در باره اخلاص « حال به خاطر حال »

روزی آقای کوینر نزد اشخاص تقریباً بیگانه ای مهمان بود . او کشف کرد کہ میزبانانش روی میز کوچکی در گوشه اطاق خواب سرویس صبحانه را چیده اند . ابتداءً بعد از آنکہ میزبانانش را نزد خود تحسین کرد بہ این فکر افتاد کہ آنان عجلہ دارند از دست او راحت شوند . فکر کرد کہ آیا خود او شبہا قبل از رفتن بہ رختخواب سرویس صبحانه را حاضر

می کند یا نه . بعد از قدری تفکر این کار را در مواقع بخصوصی برای خود صحیح می دانست .
 همینطور صحیح می داند که دیگران نیز سر فرصت مدتی این سوال را از خود بکنند .

موفقیت

آقای کوینر زن هنرپیشه ای را که از کنارش می گذشت دید و گفت:
 «زیباست .»
 همراهش گفت :
 «چون زیباست از این جهت تازگی ها موفقیت زیادی به دست آورده است .»
 آقای کوینر عصبانی شد و گفت :
 «چون موفقیت به دست آورده است از این جهت زیباست .»

آقای کوینر و گربه ها

آقای کوینر گربه ها را دوست نداشت . وی آنان را دوست انسان نمی دانست و به همین جهت با آنان دوست نبود . او می گفت :
 «اگر ما علائق مشترکی داشتیم در این صورت رفتار خصمانه آنان برایم بی تفاوت بود .»

اما آقای کوینر گربه‌ها را با ناراضایتی از کنار صندلی اش میراند.
وی می‌گفت :

« استراحت کردن خودش کاریست و گویا موفقیت آمیزتر نیز
می‌باشد.»

همچنین وقتی گربه‌ها جلو در خانه او معمولی می‌کردند، حتی در
سرما هم که شده از جا بلند می‌شد و آنان را تو می‌آورد .
او می‌گفت :

«حساب آنان ساده‌است، وقتی صدا می‌کنند آدم در را باز می‌کند.
وقتی آدم در دیگر را باز نمی‌کند آنها هم دیگر صدا نمی‌کنند . صدا
کردن خود يك پیشرفت است.»

حیوان مورد علاقه آقای کوینر

وقتی از آقای کوینر پرسیدند کدام حیوان را بر سایر حیوانات
ترجیح می‌دهد فیل را نام برد و دلیلش این بود که :

«فیل حيله را با قدرت متحد می‌کند . این حيله موزیانه‌ای نیست
که بدون اینکه جلب نظر بکند برای فرار از آسیب دیدن یا به دست آوردن
غذا کافی باشد ، بلکه حيله‌ای است که برای کارهای بزرگ در اختیار
زورمندان قرار دارد . هر جا این حیوان باشد گذرگاه عریضی از آنجا
می‌گذرد . با وجود این خوش خلق بوده و شوخی سرش می‌شود .

همانگونه که دوست خوبی است دشمن خوبی هم هست. خیلی بزرگ و سنگین و در عین حال خیلی سریع می باشد. خرطومش به هیکل عظیمی منتهی شده و کوچکترین مواد خوردنی حتی فندق و بادام را برمی دارد. گوشهایش متحرك است : فقط چیزهایی را می شنود که مورد توجه اش باشد . عمری طولانی دارد . موجودی اجتماعی است و آن هم نه فقط با سایر فیلهها . همه جا همانقدر که که دوستش دارند همانقدر نیز از وی می ترسند . با قدری طنز حتی می توان مورد پرستش قرار داد. پوست کلفتی دارد بطوریکه چاقو توی آن می شکند؛ اما احساساتش لطیف است. می تواند غمگین شود. می تواند خشمگین گردد. از روی علاقه رقص می کند. در بیشه می میرد . بچه ها و سایر حیوانات را دوست دارد . دقیق است و فقط از نظر جنه بچشم می آید . قابل خوردن نیست . می تواند خوب کار کند . از روی علاقه می آشامد و سر حال می آید . به هنر هم خدمت می کند : عاج تولید می کند .»

عهدباستان

آقای کوینر جلو تابلو خلاقیتی از «لوندشتروم» نقاش که چند تنگ

آب را نشان می داد گفت :

تابلوئی از عهدباستان، از عهد بربریت! آن زمان مردم قوه تشخیص

چیزها را نداشتند. نه گردها گرد بود، نه نوك هانوك . نقاشان مجبور بودند به عقب برگشته و به مشتریان خود چیزهایی معلوم ، معنی دار و با فرم تثبیت شده ارائه دهند . آنان آنقدر چیزهای بی معنی ، روان و مشکوک دیده بودند، آنقدر تشنه موردنطمیع قرار نگرفتن بودند که وقتی شخصی حماقت خود را به معرض فروش نمی گذاشت برایش ابراز احساسات می کردند . کار بین خیلیها تقسیم شده بود و در این تابلو این موضوع دیده می شود. کسانی که فرم را تعیین می کردند توجهی به منظور اشیاء نداشتند ؛ یعنی از این قوری نمیتوان آب در آورد. آن زمان باید افراد زیادی بوده باشند که انحصاراً به عنوان اشیاء مستعمل محسوب می شدند. هنرمندان مجبور بودند علیه آن نیز حالت دفاعی به خود بگیرند . عهد بربریت ، عهد باستان !»

به آقای کوینر یاد آوری شد که تابلو مال زمان حال است . آقای کوینر غمگین گفت :

«مال عهد باستان .»

جواب خوب

از کارگری در دادگاه پرسیدند آیا می خواهد به طریق دنیوی سوگند بخورد یا به طریق کلیسا . جواب داد :

«من بیکار هستم.»

آقای کوینر می گفت :

«موضوع حواس پرتی در میان نبود . او با این جواب نشان داد در چنان وضعیتی قرار دارد که چنین سؤالاتی و یا شاید هم موضوع دستور چنین دادگاهی برایش مفهوم ندارد.»

تحسین

وقتی آقای کوینر شنید که از طرف شاگردان سابقش مورد تحسین قرار گرفته است، گفت :

«با آنکه مدتهاست شاگردان اشتباهات استاد را فراموش کرده اند او خود هنوز هم آنها را به خاطر دارد.»

دوشهر

آقای کوینر شهر «ب» را به شهر «آ» ترجیح می داد .

او می گفت :

در شهر «آ» مردم دوستم دارند ولی در شهر «ب» به من محبت می کردند. در شهر «آ» مردم برایم به درد بخور بودند، اما در شهر «ب» به من احتیاج داشتند . در شهر «آ» مرا سرمیز خود می خواندند ، ولی در شهر «ب» مرا به آشپزخانه هایشان دعوت می کردند .

نوع دوستی

آقای کوینر داستان زیر را به عنوان بهترین نمونهٔ روش صحیح نوع دوستی تعریف می‌کرد :

سه نفر جوان نزد عرب پیری آمده و گفتند : «پدر ما مرده است. او برای ماهفده شتر باقی گذاشته و در وصیت نامه اضافه کرده که بزرگترین پسر نصف ، دومی يك سوم و کوچکترین يك نهم شترها را باید دریافت دارد . حالا ما نمی‌توانیم در مورد تقسیم شترها توافق کنیم . در این باره تو تصمیم بگیر !» عرب فکری کرد و گفت : «بطوری که می‌بینم شماها برای اینکه بتوانید شترها را درست قسمت کنید يك شتر کم دارید. من فقط يك شتر دارم اما آن را در اختیار شما می‌گذارم . آن را بردارید و شترها را تقسیم کنید ولی فقط هرچه باقی ماند برای من پس آورید . آنان بخاطر این نوع دوستی از او تشکر کرده و شترها را با خود برده و ۱۸ شتر را طوری تقسیم کردند که بزرگترین پسر نصف یعنی ۹ ، دومی يك سوم یعنی ۶ و کوچکترین يك نهم یعنی ۲ شتر دریافت کرد . وقتی شترها را به کناری بردند با کمال تعجب دیدند که يك شتر اضافه مانده است . این شتر را با تجدید تشکر به دوست پیرشان برگرداندند .

آقای کوینر این نوع دوستی را صحیح می‌نامید زیرا که این دوستی هیچ‌گونه فداکاری بخصوصی را ایجاب نمی‌کرد.

آقای کوینر در يك خانه بیگانه

آقای کوینر وارد خانه بیگانه‌ای شد و قبل از اینکه استراحت بکند دنبال درهای خروجی خانه گشت. وقتی علت را سؤال کردند با دست‌پاچگی جواب داد:

« این عادت قدیمی ناپسندی است. من طرفدار عدالت هستم، بهمین جهت خوب است که خانه‌ام بیش از يك در خروجی داشته باشد.»

آقای کوینر و نتیجه‌گیری

روزی آقای کوینر برای یکی از دوستانش سؤال زیر را مطرح کرد:

«من مدت کوتاهی است بامردی که رو بروی خانه‌ام زندگی می‌کند معاشرت دارم. حالا دیگر میل ندارم با او معاشرت کنم، با وجود این نه دلیلی برای معاشرت دارم و نه دلیلی برای قطع آن. بتازگی کشف کرده‌ام که او اخیراً خانه کوچکی را که تابحال در آن مستأجر بود خریده و فوراً درخت آلوی مقابل پنجره‌اش را که جلوی نور را می‌گرفت قطع کرده است، در حالی که آلوها هنوز نارس بودند. آیا می‌توانم این عمل را حداقل از نظر ظاهری و یا حداقل از نظر باطنی دلیلی برای قطع معاشرت‌م تلقی بکنم؟»

چند روز بعد آقای کوینر برای دوستش تعریف کرد:

« من معاشرتم را با یارو قطع کردم . فکرش را بکنید، او ماهها پیش از صاحب سابق خانه درخواست می کرد که درخت آلوئی را که جلو نور را می گرفت قطع کند . ولی وی نمی خواست این کار را بکنند ، چون میوه ها هنوز نارس بودند . و حالا که خانه به آشنای من تعلق یافته است واقعاً درخت را که هنوز پر از میوه های نارس بود قطع کرده است ! من هم معاشرتم را با او به خاطر رفتار نسنجیده اش قطع کرده ام . »

منشاء فکر

آقای کوینر مورد سرزنش قرار گرفت که بیش از همه چیز آرزو پدر افکار اوست . آقای کوینر جواب داد :

« هرگز فکری وجود نداشته است که آرزو پدر آن نبوده باشد . فقط می توان در این باره بحث کرد که : کدام آرزو ؟ چون شك داریم که تعیین پدریت مشکل است نباید شك داشته باشیم که بچه بی پدر نمی تواند وجود داشته باشد . »

صلاحیت

آقای کوینر اغلب به عنوان نوعی سرمشق از قانون قضائی چین قدیم نام می برد که طبق آن در محاکمات بزرگ قضات را از استانهای دوردست می آوردند . بدین ترتیب مشکل می شد آنان را مورد تطمیع قرار داد(و باید کمتر قابل تطمیع می بودند)، چون قضات محلی مواظب

مورد تطبیع قرار نگرفتن آنان بودند - یعنی اشخاصی که در این کار تبصر داشته و نسبت به کسان دیگر مشکوک بودند. هم چنین این قضات جدید از روی تجربیات روزانه به عادات و احوال محل آشنائی نداشتند .

بیعدالتی اغلب به این جهت که خیلی مکرر اتفاق می افتد کارا کتر عدالت به خود می گیرد . به قضات تازه باید همه چیز از اول گزارش می شد تا از این طریق نکات چشم گیر قضیه را دریابند . و بالاخره مجبور نبودند به خاطر فضائلی چون حق شناسی، عشق به فرزند، رضای نفس نسبت به بستگان نزدیک ، فضیلت عینیت را جریحه دار کرده یا آنقدر جرأت داشته که در حوزه مأموریت خود برای خود دشمنانی درست بکنند . «

سقراط

آقای کوینر بعد از جلسه تدریس کتابی در باره تاریخ فلسفه با لحنی سرزنش آمیز از تلاش فیلسوفان سخن گفت که چیزها را از مبداء غیر قابل شناخت قلمداد می کنند . او گفت : «وقتی سوفسطائی ها ادعا می کردند که بدون اینکه تحصیل کرده باشند زیاد می دانند سقراط سوفسطائی با این ادعای متکبرانه قدم جلو گذاشت که می داند که هیچ چیز نمی داند . انتظار می رفت که او به جمله اش اضافه بکند : زیرا که من هیچ تحصیل نکرده ام (برای اینکه چیزی بدانیم باید تحصیل کرده باشیم) اما گویا به حرفش ادامه نداد و شاید هم با کف زدن و فریاد

تحسین شدیدی که بعد از ادای جمله اولش در گرفت و دو هزار سال به طول انجامید جمله بعدی را قورت داد.»

فرستاده سیاسی

اخيراً با آقای کوینر در باره آقای جریان «ایکس» فرستاده يك نیروی بیگانه صحبت می کردم که در کشور ما مأمورینهای مخصوص حکومت خود را انجام داده و آنطور که با کمال تأسف اطلاق پیدا کردیم، با وجود اینکه با موفقیت بزرگی مراجعت کرده بود، بعد از بازگشت شدیداً مورد توبیخ رسمی قرار گرفته بود.

من گفتم:

«او باین جهت مورد توبیخ قرار گرفته است که برای اجرای مأموریت هایش خیلی زیاد با ما که دشمنانشان هستیم گرم گرفته است، فکر می کنید بدون چنین رفتاری می توانست موفقیت داشته باشد؟»

آقای کوینر گفت:

«البته که نه. او باید خوب می خورد تامی توانست با دشمنانش مذاکره بکند. باید جنایتکاران را تملق می گفت و کشورش را مسخره میکرد تا به هدفش برسد.»

سؤال کردم:

«پس به این ترتیب رفتارش صحیح بوده است؟»

آقای کوینر با حواس پرتی گفت:

« البته . رفتار او در این مورد صحیح بوده است . »

و خواست از من خداحافظی بکند. با وجود این من بازویش را گرفته و با عصبانیت داد زدم :

« پس چرا بعد از مراجعت با چنین تحقیری روبرو شدی ؟ »

آقای کوینر بی تفاوت گفت :

«حتماً به غذای خوب عادت کرده ، معاشرتش را با جنایتکاران

ادامه داده و در قضاوتش نامطمئن شده بود، و بدین جهت مجبور شده‌اند توبیخش بکنند . »

من با چندی پرسیدم :

« و به عقیده شما عمل آنان صحیح بود ؟ »

آقای کوینر گفت :

« البته که صحیح بود. غیر از این چگونه می‌بایست رفتار می‌کردند؟

او جرأت و لیاقت این را داشت که مأموریت مرگباری را بر عهده بگیرد.

او در این مأموریت مرد. آیا حالا آنان می‌بایستی به جای دفن او همینطوری

ولش می‌کردند تا بپوسد و بوی تعفن بگیرد ؟ »

نیروی طبیعی مال

هنگامی که شخصی در مجمعی نیروی مال را طبیعی نامید آقای

کوینر داستان زیر را از ماهیگیران مقیم پیر تعریف کرد :

« در سواحل جنوبی ایسلند ماهیگیرانی وجود دارند که دریای

آن حدود را بوسیله گویه‌های لنگردار به قسمت‌های مجزا بین خود تقسیم کرده‌اند. آنان باعلاقه بیشتر از مال خود به این مناطق دلبسته‌اند. خود را با این مناطق بزرگ شده حس می‌کنند و حتی اگر در آنجا ماهی نیز پیدا نشود هیچ وقت آنجا را رها نکرده و بانظر سوء به ساکنین بنادر نگاه می‌کنند که هر چه صید می‌کنند می‌فروشند، زیرا این عده به نظر آنان به عنوان جنس سطحی و ترك عادت طبیعت کرده‌هستند. آنان خود را طبقه آبی می‌نامند و وقتی ماهیان بزرگی صید می‌کنند آنها را در تغارهای چوبی برای خود نگاه می‌دارند، رویشان اسم می‌گذارند و بیشتر از مال خود به آنها وابسته می‌شوند. از چندی پیش وضعشان از نظر اقتصادی خراب شده است، با وجود این تمام اقدامات اصلاحی را با قاطعیت تمام رد می‌کنند، بطوریکه بعضی حکومتها که عادت آنان را در نظر نگرفتند از طرف آنان ساقط شدند. این چنین ماهیگیران با قاطعیت تمام قدرت نیروی مال را که بشر از طرف طبیعت در معرض آن قرار گرفته است ثابت می‌کنند.

اگر نهنگ‌ها انسان می‌بودند

دختر کوچک صاحبخانه آقای کوینر از او پرسید:

«اگر نهنگ‌ها انسان می‌بودند آیا در دریا برای ماهیان کوچیک

مهربانتر می‌شدند؟»

«مسلماً. اگر نهنگ‌ها انسان می‌بودند، در دریا برای ماهیان

کوچیک جعبه‌های محکمی درست می‌کردند، با تمام انواع مواد خوراکی

در داخل آن از گیاهی گرفته تا حیوانی. مواظب می بودند که جعبه ها همیشه آب تازه داشته باشد و بطور کلی تمام انواع اقدامات بهداشتی را به عمل می آوردند. مثلاً وقتی ماهی کوچکی فلس هایش زخمی می شد فوراً پانسمانش می کردند تا قبل از مورد استفاده قرار گرفتن نهنگ ها نمیرد. برای این که ماهی کوچک ها خیالاتی و غمگین نشوند گاهی جشن های بزرگ آبی برگزار می کردند، چون ماهی کوچک های با نشاط بیشتر مزه می دهند تا ماهی کوچک های غمگین. البته در جعبه های بزرگ مدرسه وجود می داشت. در این مدارس ماهی کوچک ها یاد می گرفتند چگونه در حلق نهنگ ها شنا کنند. مثلاً جغرافی یاد می گرفتند تا بتوانند نهنگ های گنده را که در گوشه ای تنبل افتاده اند پیدا بکنند. البته اصل مهم تربیت اخلاقی ماهی کوچک ها می بود. به آنان یاد داده می شد بزرگترین و زیباترین عمل اینست که ماهی کوچکی خود را با خوشحالی قربانی بکند و آنها باید به نهنگ ها ایمان داشته باشند مخصوصاً وقتی که می گویند آنان آینده زیبائی را طرح ریزی می کنند. به ماهی کوچک ها گوشزد می کردند که این آینده هنگامی تأمین می شود که آنان فرمانبرداری را یاد گرفته باشند. این ماهی کوچک ها باید خود را در برابر تمام تمایلات دنی، ماتریالیستی، خودبینانه و مارکسیستی حفظ می کردند و اگر یکی از آنان چنین تمایلاتی را بروز می داد فوراً به نهنگ ها اطلاع می دادند. اگر نهنگ ها انسان می بودند طبیعتاً با هم جنگ می کردند تا جعبه ماهی بیگانه و ماهی کوچک های بیگانه را تصرف کنند. آنان این جنگ ها را توسط ماهی کوچک های خود انجام می دادند. به ماهی کوچک ها

یاد می‌دادند که بین آنان و ماهی کوچیک‌های دیگر اختلاف بزرگی وجود دارد. اعلام می‌کردند که ماهی کوچیک‌ها آنطور که معلوم است لال هستند ولی آنان به زبان کاملاً متفاوتی سکوت می‌کنند و از این جهت نمی‌توانند حرفهای همدیگر را بفهمند. هر ماهی کوچیکی که در جنگ چندین ماهی کوچیک دیگر، یعنی ماهی کوچیک‌های دشمن را که بزبان دیگر سکوت می‌کنند می‌کشت مدال کوچکی از جلبک‌های دریائی به سینه‌اش نصب کرده و عنوان قهرمان اعطایش می‌کردند. اگر نهنگ‌ها انسان می‌بودند البته بین آنان نیز هنر وجود می‌داشت. تابلوهای زیبایی وجود می‌داشت که در آنها، دندانهای نهنگ‌ها با رنگهای خیره‌کننده، حلقوم آنان مانند باغات ارم که در آنجا می‌توان خوش گذراند؛ عرضه می‌شد. نمایشاتی در قعر دریا برگزار می‌گردید که نشان می‌داد چگونه ماهی کوچیک‌های قهرمان با اشتیاق تمام در حلقوم نهنگ‌ها شنا می‌کنند و موسیقی قشنگی وجود می‌داشت که ماهی کوچیک‌ها تحت طنین آن و ارکستر رؤیا - وار و با دلپذیرترین افکار به خواب رفته و به حلقوم نهنگ هجوم می‌آوردند. اگر نهنگ‌ها انسان می‌بودند بین آنان نیز مذهب وجود می‌داشت. آنان یاد می‌دادند که ماهی کوچیک‌ها تازه در شکم نهنگ‌ها زندگی واقعی را شروع می‌کنند. علاوه بر آن اگر نهنگ‌ها انسان می‌بودند به این موضوع پایان داده می‌شد که تمام ماهی کوچیک‌ها مثل حالا با هم برابر هستند. بعضی از آنان صاحب مقام شده و به بقیه فرمان می‌دادند. حتی برخی از آنان که کمی بزرگتر بودند اجازه می‌داشتند کوچیک‌ترها را بخورند. این کار برای نهنگ فقط دلپذیر بود زیرا به این ترتیب اغلب لقمه‌های

بزرگی برای بلعیدن به دست می آوردند . و ماهی کوچیک‌های بزرگتر صاحب مقام موظف حفظ نظم بین ماهی کوچیک‌ها بوده و معلم ، افسر ، مهندس ساختمان جعبه و غیره می شدند . بطور خلاصه ، اگر نهنگ‌ها انسان می بودند تازه آن موقع در دریا فرهنگ به وجود می آمد .»

انتظار

آقای کوینر يك روز ، بعد يك هفته و بعد يكماه انتظار چیزی را کشید . در پایان گفت :

«يك ماه را خیلی خوب می توانستم انتظار بکشم ، ولی این يك روز و این يك هفته را نه .»

کارمند صرفنظر نکردنی

آقای کوینر به عنوان تمجید درباره کارمندی که مدت زیادی در اداره اش خدمت می کرد شنید که او صرفنظر نکردنی است و کارمند بسیار خوبیست . با عصبانیت پرسید :

«چگونه صرفنظر نکردنی است ؟»

تمجیدکننده او گفت :

«بدون وجود او کار اداره نمی چرخد .»

آقای کوینر گفت :

«وقتی بدون وجود او کار اداره نمی چرخد پس چگونه می تواند کارمند خوبی باشد؟ او فرصت زیادی داشت تا اداره اش را به صورتی در آورد که خودش صرف نظر کردنی باشد. پس با چه چیز خود را مشغول می کند؟ می خواهم به شما بگویم که : با اعمال فشار.»

توهین قابل تحمل

یکی از همکاران آقای کوینر مورد عتاب قرار گرفت که رفتار غیر دوستانه ای با وی دارد. آقای کوینر در مقام دفاع از او گفت :

«آره ، اما فقط در پشت سر من.»

آقای کوینر اتومبیل می راند

آقای کوینر رانندگی یاد گرفته بود ولی در آغاز چندان خوب نمی راند. او در این باره عذر آورده و گفت :

«من تازه یاد گرفته ام رانندگی بکنم ، اما در این کار شخص باید بتواند در آن واحد و نا اتومبیل را براند: یعنی هم اتومبیل خود و هم اتومبیلی را که جلوی او حرکت می کند. فقط با توجه به طرز حرکت اتومبیل جلوئی و قضاوت درباره موانع سر راه آن می شود فهمید که چگونه باید با در نظر گرفتن این اتومبیل رانندگی کرد.»

آقای کوینر و شعر

آقای کوینر بعد از جلسه تدریس يك ديوان شعر گفت:

«در روم قدیم نامزدهای احراز مقامهای عمومی برای اینکه نتوانند پول رشوه دریافت دارند هنگام ورود به میدان اجازه پوشیدن جامه آستین دار را نداشتند. روی همین اصل شعرا نیز نباید لباس آستین دار بپوشند تا نتوانند از توی آن شعر بیرون بریزند.»

طالع

آقای کوینر از کسانی که خود را به دست طالع می سپردند خواهش کرد که به ستاره شناس خود روز بخصوصی رادر گذشته نام ببرند که در آن روز برای آنان خوشبختی یا بدبختی بخصوصی رخ داده باشد. ستاره ها باید به ستاره شناس امکان این را بدهند که این واقعه را تا حدی تعیین کند. آقای کوینر با این پند موفقیت چندانی بدست نیاورد. چون معتقدین از ستاره شناس خود اطلاعاتی راجع به سعدیانحس بودن ستاره هادر یافت داشتند که با حادثه مورد نظر سوال کنندگان تطبیق نمی کرد. اما بعد با عصبانیت گفتند که ستاره ها فقط امکان معینی دارند و در کل ممکن است با تاریخ مورد نظر صدق بکنند. آقای کوینر از این موضوع تعجب کرده و سوال دیگری را مطرح کرد و گفت:

« برای من هم روشن نیست که در میان تمام مخلوقات چرا فقط باید انسان از صور فلکی سیارات تحت تأثیر قرار گیرد. چنین نیروهائی بدون شك حیوانات را نیز کنار نخواهند گذاشت. اما چه اتفاقی می افتد وقتی شخص معینی که ستاره اش دلواست اما ککی نیز در لابلای لباسهایش

دارد که ستاره‌اش ثور است در يك رودخانه غرق می‌شود؟ ممکن است كك نیز با او غرق شود هرچند که وضع فلکی خوبی داشته باشد. از این موضوع است که خوشم نمی‌آید.»

سوء تفاهم

آقای کوینر از انجمنی بازدید و بعد داستان زیر را تعریف کرد: «در شهر بزرگ ایکس باشگاهی به نام باشگاه «هومف» وجود دارد که در آن رسم بر این بود که هر سال بعد از اتمام يك وعده غذایی بسیار عالی چندین بار هومف بگویند. در این باشگاه اشخاصی عضویت داشتند که برای آنان پنهان کردن دائمی عقایدشان غیر ممکن بود ولی اظهاراتشان اشتباهی فهمیده می‌شد.»

آقای کوینر در حالیکه سرش را تکان می‌داد گفت:

«با وجود این می‌شنوم که بعضی‌ها خود این هومف را نیز در عین حال که قبول دارند هیچ معنی ندارد اشتباهی می‌فهمند.»

دو راننده

نظر آقای کوینر را درباره طرز کار دو گروه تئاتری پرسیدند که به طریق زیر آنها را مقایسه کرد:

«من راننده‌ای رامی‌شناسم که علائم راهنمایی را خوب می‌شناسد. او خوب بلد است سرعت گرفته و دوباره به سرعت معمولی خود برگردد،

موتورش را مرتب نگاهدارد و با احتیاط و درایت از بین سایر وسائط نقلیه راه خود را پیدا کند. راننده دیگری را می شناسم که طور دیگر عمل می کند. او بیش از مسیر خود به کل رفت و آمد توجه می کند و خود را فقط جزئی از آن می داند. او حق خود را جدی نمی گیرد و شخصاً ابتکاری از خود نشان نمی دهد. او از روی احساس همراه با اتومبیل جلوئی و عقبی خود و با لذت دائمی در نظر گرفتن حق تقدم تمام اتومبیل ها و پیاده روها می راند.»

حس عدالت

میزبان آقای کوینر سگی داشت و روزی در حالی که تمام علائم احساس گناه در چهره اش نمایان بود نزد او آمد و گفت :

«او کار بدی انجام داده است. فوراً با او به طور جدی و با لحنی دلخور حرف بزنید.» آقای کوینر نصیحت وار گفت :

«اما من که نمی دانم چه کار انجام داده است.» میزبان در مقام دفاع از خود گفت :

«این موضوع را سگ نمی تواند درك بکند.» آقای کوینر مصرانه گفت :

«زود عدم تائید خود را نشان بدهید و گرنه حس عدالت او جریحه دار خواهد شد.»

درباره مهربانی

آقای کوینر روی مهربانی خیلی حساب می کرد . او می گفت :
 «کسی را سرگرم کردن حتی اگر بامهربانی ، درباره کسی روی
 امکاناتش قضاوت نکردن ، باکسی فقط مهربان بودن به دلیل مهربانی
 او باکس دیگر ، کسی را سرد دانستن وقتی که گرم است و گرم دانستن
 وقتی که سرد است ، عمل پسندیده ای نیست .»

آقای کوینر و نقاشی خواهر زاده اش

آقای کوینر نقاشی خواهرزاده کوچکش را تماشا می کرد . او
 مرغی را نقاشی کرده بود که از بالای حیاطی می پرد . آقای کوینر پرسید:
 «چرا مرغ تو سه تا پا دارد؟»
 هنرمند کوچولو جواب داد:
 «مرغ ها که نمی توانند بپرند . برای همین پای سومی برای پریدن
 آنها لازم داشتم .»

آقای کوینر گفت :

«خوشحالم که این موضوع را پرسیدم.»

آقای کوینر و عملیات ورزشی سبک

دوستی برای آقای کوینر تعریف می کرد از وقتی که درپائیز تمام

گیلاس‌های يك درخت بزرگ را در باغش چیده‌حالش بهتر شده‌است. او تا نوك شاخه پیش رفته و گویا تکانهای متعدد و این طرف و آن طرف حرکت کردن‌ها در این امر تأثیر داشته است .

آقای کوینر پرسید :

«تمام گیلاسها را خوردید؟» و در برابر تأیید وی گفت :
«اگر من هم جای شما بودم این عملیات ورزشی را انجام می‌دادم.»

خشم و نصیحت

آقای کوینر می‌گفت :

«مشکل است کسانی را که آدم نسبت به آنان عصبانی است نصیحت کرد . اما این امر فوق‌العاده لازم است چون آنان بیش از همه به آن احتیاج دارند .»

درباره رشوه‌خواری

هنگامی که آقای کوینر به روزگار خود در مجلسی از قوه درك مطلق سخن گفته و متذکر شد که این امر فقط به وسیله مبارزه با رشوه‌خواری می‌تواند حاصل شود چند تن به طور ضمنی پرسیدند که چه چیزها جزو رشوه محسوب می‌شود . آقای کوینر فوراً پاسخ داد:

«پول»

از این حرف آه و اوهی حاکی از ابراز تعجب و حتی سرتکان

دادن حاکی از عصبانیت در مجلس در گرفت . این موضوع نشان می‌دهد که آنان انتظار تعریف ظریف‌تری را داشتند. بدین ترتیب این آرزو بر ملا می‌شود که رشوه‌خواران مایل هستند به وسیله چیزهای ظریف و با احساس مورد تطمیع قرار گیرند و انسان مایل نیست يك نفر رشوه‌خوار را مورد اتهام قرار دهد که فاقد احساس است . می‌گویند خیلی‌ها به خود اجازه می‌دهند که بوسیله افتخار مورد تطمیع قرار گیرند . یعنی نه بوسیله پول ؛ در حالیکه از کسانی که ثابت شده است از طریق ناحق پول دریافت داشته‌اند آن را پس گرفته‌اند، مایل هستیم برای کسانی که همانطور ناحق افتخار کسب کرده‌اند آن را باقی بگذاریم .

همینطور خیلی‌ها که به‌استثمار کردن متهم می‌شوند می‌خواهند با پیش کشیدن این موضوع اعتماد مردم را جلب بکنند که آنان پول دریافت کرده‌اند تا بتوانند حکومت بکنند، گوئی اجازه می‌دادند مردم بگویند که حکومت کرده‌اند تا بتوانند پول دریافت کنند. اما هر جا که پول داشتن حکومت کردن معنی بدهد، آنجا حکومت کردن معنایی ندارد که معذرتی برای دزدی باشد .

اشتباه و پیشرفت

وقتی آدم فقط به خود فکر می‌کند نمی‌تواند باور کند که دچار اشتباه می‌شود و به این ترتیب پیشرفت نمی‌کند. از این جهت باید به چیزهایی فکر کرد که دنباله داشته باشد. تنها به این وسیله می‌توان مانع شد که چیزی تمام بشود .

معلومات انسانی

آقای کوینر معلومات انسانی ناچیزی داشت . او می گفت :
 «معلومات انسانی فقط هنگامی لازم است که موضوع استعمار در بین
 باشد. فکر کردن یعنی تغییر دادن. وقتی من به يك انسان فکر می کنم
 او را تغییر می دهم، بطوریکه تقریباً تصور می کنم او باین صورت وجود
 ندارد بلکه وقتی در باره اش شروع به فکر کردم به این صورت بوده
 است .»

آقای کوینر و مد

آقای کوینر از دره‌ای عبور می کرد که ناگهان متوجه شد پاهایش
 در آب فرو می رود و دانست که دره‌ای که از آن عبور می کند در حقیقت
 شاخه‌ای از دریاست و زمان مد نزدیک می شود. فوراً ایستاد و در اطراف
 خود دنبال قایق گشت و تا زمانی که به پیدا کردن قایق امید داشت همانطور
 ایستاده باقی ماند. اما وقتی قایقی نیافت این امید را رها کرد و امیدوار
 شد که آب دیگر بالا نخواهد آمد . تازه وقتی آب تا چانه اش رسید این
 امید را هم رها و شروع به شنا کرد. او به این امر پی برده بود که خودش
 يك قایق می باشد .

آقای کوینر و هنرپیشه زن

آقای کوینر رفیقه هنرپیشه‌ای داشت که از شخص ثروتمندی

هدایائی دریافت می کرد . به همین جهت عقیده‌ای غیر از آقای کوینر دربارهٔ ثروتمندان داشت . آقای کوینر فکر می کرد که ثروتمندان اشخاص بدی هستند ، اما رفیقه‌اش همهٔ آنها را بد نمی دانست . چرا او همهٔ آنان را بد نمی دانست ؟ علت طرز فکر وی دریافت هدایا از آنان نبود بلکه قبول هدایا بود . چون پیش خود گمان نمی کرد که او از اشخاص بد هدیه قبول می کند . آقای کوینر بعد از اینکه مدت زیادی در این باره فکر کرد به آنچه که در بارهٔ خود به آن اعتقاد داشت در مورد او باورش نشد . آقای کوینر فریاد زد (از امر غیر قابل جلوگیری استفاده کردن): « پولشان را بگیر ! آنان این هدایا را نخریده‌اند بلکه دزدیده‌اند . از این اشخاص بد غنیمت دزدیشان را بگیر تا بتوانی هنرپیشه خوبی بشوی ! »

رفیقه‌اش پرسید :

« آیا نمی توانم بدون داشتن پول نیز هنرپیشه خوبی بشوم ؟ »

آقای کوینر به شدت گفت :

« نه . نه . نه . نه . »

آقای کوینر و روزنامه‌ها

آقای کوینر با آقای ویر ، مخالف روزنامه‌ها روبرو شد . آقای

ویر گفت :

« من مخالف بزرگ روزنامه‌ها هستم و می‌خواهم روزنامه‌ای

وجود نداشته باشد. »

آقای کوینر گفت :

«من مخالف بزرگتر روزنامه‌ها هستم و می‌خواهم روزنامه‌های دیگری وجود داشته باشد.»

آقای کوینر به آقای ویر گفت :

«برای من روی يك تکه کاغذ بنویسید برای اینکه روزنامه‌ها بتوانند منتشر شوند چه شرایطی را پیشنهاد می‌کنید. آنها در هر صورت منتشر خواهند شد. اما حداقل شرایط را پیشنهاد بکنید. مثلاً اگر شما به اشخاص رشوه خوار اجازه انتشار روزنامه می‌دهید من بهتر می‌دانم که پیشنهاد روزنامه‌های غیر قابل تطمیع را بکنید. چون در این صورت خیلی ساده این اشخاص را مورد تطمیع قرار می‌دهیم تا روزنامه‌ها را اصلاح بکنند. اما حتی اگر پیشنهاد روزنامه‌های غیر قابل تطمیع را هم بکنید بدین وسیله می‌خواهیم به جستجوی چنین روزنامه‌ای پردازیم و وقتی موفق به پیدا کردنش نشدیم می‌خواهیم چنین روزنامه‌ای به وجود بیاوریم. روی يك تکه کاغذ بنویسید روزنامه‌ها باید چگونه باشند و اگر مورچه‌ای پیدا کنیم که این تکه کاغذ را تأیید بکند بلافاصله شروع به اقدام خواهیم کرد. برای اصلاح روزنامه‌ها این مورچه بیشتر کمک خواهد کرد تا فریاد دسته جمعی مردم دربارهٔ غیر قابل اصلاح بودن آنها. يك کوه وسیلهٔ يك مورچه آسان‌تر از سر راه برداشته می‌شود تا وسیله شایعه عدم امکان از سر راه برداشتن آن.»

اگر روزنامه‌ها وسیله‌ای برای بی‌نظمی هستند در عین حال وسیله‌ای نیز برای نظم می‌باشند و اشخاصی مانند آقای ویر با نارضایتی خود

ارزش آنها را ثابت می‌کنند. آقای ویر عقیده‌دارد بی ارزش بودن امر روزی روزنامه‌ها فکر او را به خود مشغول کرده است. اما در حقیقت ارزش فردای آنهاست که او را به فکر وا داشته است. آقای ویر انسان را عالی و روزنامه‌ها را غیر قابل اصلاح می‌دانست. آقای کوینر در مقابل انسان را پست و روزنامه‌ها را قابل اصلاح می‌دانست.

آقای کوینر می‌گفت :

«هرچیز اصلاح شدنی است مگر انسان.»

در بارهٔ سر قول نیایستادن

آیا باید سر قول ایستاد؟

آیا باید قول داد؟ هر جا که قول داده می‌شود نظم حکومت نمی‌کند. پس بایستی این نظم را برقرار کرد. انسان نمی‌تواند چیزی قول بدهد. بازو به سر چه قولی می‌دهد؟ که بازو می‌ماند و تبدیل به پا نمی‌شود. اما هر هفت سال یکبار او بازوی دیگری است. اگر يك نفر سر قول خود نسبت به دیگری نیایستاد آیا سر قول همان کسی نیایستاده است که به او قول داده؟ تا زمانی که يك نفر که به او قول چیزی داده شده است تحت شرایط گوناگون تغییر کرده و کس دیگری می‌شود چگونه باید به قول داده شده عمل کرد در حالی که این قول به کس دیگری داده شده است. متفکر سر قول خود نمی‌ایستد. متفکر هیچ چیز قول نمی‌دهد مگر اینکه متفکر باقی خواهد ماند.

تفسیر

آقای کوینر در باره شخصی می گفت :

«اوسیاستمدار بزرگی است . موقعیت آتی هر کس در هر وضعی هم که باشد او را گول نمی زند . از آنجا که انسانها امروزه به ضرر فرد استثمار می شوند و این کار مورد آرزوی آنان نیست نباید به این وسیله خود را گول زد که آنان آرزو دارند که استثمار بشوند . گناه کسانی که آنان را به ضرر خودشان استثمار می کنند از این لحاظ خیلی بزرگ است که از يك آرزوی بزرگ اخلاقی سوء استفاده می کنند . »

در باره رهایی از مصالح

دلیل اصلی اینکه مصالح باید ارضاء شود این است که مقدار زیادی از افکار مورد تفکر قرار نمی گیرد، زیرا که با مصالح فکر کننده تصادم پیدا می کند. وقتی مصالح نتواند ارضاء شود لازم است که آنها را نشان داد و روی گوناگون بودن آنها تکیه کرد . چون فقط بدین وسیله متفکر می تواند افکاری را بیاندیشد که به نفع مصالح دیگران است . به مصالح دیگران فکر کردن آسان تر از بدون مصالح بودن است .

. دو بخش

هنگامی که زمان هرج و مرج خونین فرارسید که متفکر آن را پیش

بینی کرده و گفته بود که این وضع خود او را نیز گرفتار کرده و برای مدت درازی نابود و خاموش خواهد کرد او را از خانه عمومی بیرون کردند . او تأکید کرد آنچه را که می خواهد با خود بردارد از لحاظ ظاهری بسیار کوچک باشد و پیش خود ترسید که با وجود این ممکن است خیلی زیاد شود و وقتی همه چیز را جمع آوری کرده و جلو او گذاشتند نه بیشتر از آن بود که يك مرد نتواند آنها را حمل کند و نه بیشتر از آنکه بتواند ببخشد . متفکر آنگاه نفسی کشید و تقاضا کرد این چیزها را در کیسه ای جا بدهند و آنها در واقع کتابها و کاغذها بودند و بیشتر از آن معلومات نداشتند که يك مرد بتواند فراموش کند . او کیسه را با خود برداشت و غیر از آن لحافی نیز با توجه به سهولت شستشو انتخاب کرد . تمام چیزهای دیگر را که دوروبر خود داشت با يك جمله تأسف و پنج جمله موافقت بخشید .

این بخششی بود سهل .

اما بخشش دیگری نیز از وی مشهور است که مشکل تر بود . در راه خود یعنی راه عزلت و خاموشی دو مرتبه برای مدتی به خانه بزرگتری رسید که در آنجا کمی قبل هرج و مرج خونین پیش بینی شده او در هم کوبیده شده بود . او لحاف خود را به خاطر يك یا تعدادی لحافهای بهتر دور انداخت و نیز کیسه را با يك جمله تأسف و پنج جمله موافقت بخشید ، همانگونه عقل و خرد خود را نیز از یاد برد تا خاموشی کامل گردد .

این بخششی بود مشکل .

علائم زندگی خوب

آقای کوینر در جائی يك صندلی قدیمی که پر از ظریف کاری بود دید و آنرا برای خود خرید. او گفت :

« آرزو دارم موقعیتی پیش آید که وقتی فکر می کنم که زندگی باید چگونه تزیین شده باشد ، این صندلی در آن جلب نظر نکرده یا لذت بردن از آن نه امری زشت باشد و نه عالی . »

آقای کوینر تعریف می کرد:

چند تن از فیلسوفان این سؤال را طرح کردند که زندگی چگونه باید به نظر برسد که هر زمان در لحظه اتخاذ تصمیم از زنده آخرین ضربت هدایت بشود. اگر ما زندگی خوبی در اختیار داشتیم واقعاً نه احتیاجی به وسایل جنبش بزرگ بود و نه اندرزهای خیلی عاقلانه و تمام انتخاب کردنها پایان می یافت . »

آقای کوینر این موضوع را تحسین کنان می گفت .

در باره حقیقت

شاگردی باحالت پریشان نزد آقای کوینر آمد و گفت :

«می خواهم حقیقت را بدانم»

آقای کوینر گفت :

« کدام حقیقت را؟ حقیقت معلوم است، می خواهی درباره تجارت ماهی بدانی؟ یا درباره سیستم مالیاتی؟ اگر بعد از اینکه حقیقت تجارت ماهی را به تو گفتند ماهی های آنها را به قیمت گران نخری از حقیقت با خبر نخواهی شد . »

عشق به که ؟

در باره هنرپیشه زن « ز » می گفتند که به خاطر يك عشق نافر جام خود کشی کرده است. آقای کوینر گفت :

« او به خاطر عشق به خود خود را کشته است . در هر صورت نمی توانست « ایکس » را دوست داشته باشد، گر نه این عمل را در حق او روا نمی داشت . عشق ، آرزوی دادن چیزی است نه نگاهداری آن. عشق، هنر تولید چیزی است با قابلیت نفر دیگر . برای اینکار احتیاج به توجه و تمایل طرف دیگر است. این را همیشه می توان به وجود آورد. آرزوی نامتعادل دوست داشته شدن با عشق واقعی کمتر رابطه دارد . عشق به خود همیشه تا حدودی خودکشی آور است . »

کی کدام را می شناسد ؟

آقای کوینر از دو نفر زن در باره شوهرانشان سؤال کرد .
اولی اینطور گفت :

«من بیست سال با او زندگی می کردم. ما در يك اطاق روی يك يك تخت می خوابیدیم. با هم غذا می خوردیم. او در باره کار و تجارت خود برای من تعریف میکرد. من با والدین او آشنا شده و با تمام دوستانش رفت و آمد داشتم. از تمام بیماریهایش بیش از آنچه خودش بداند اطلاع داشتم. من او را بهتر از هر کس دیگری می شناسم.»

آقای کوینر پرسید:

«پس او را می شناسی؟»

«آره، می شناسم.»

آقای کوینر از زن دیگر در باره شوهرش پرسید.

وی اینگونه جواب داد:

«او اغلب مدت مدیدی به خانه نمی آمد و من هیچوقت نمی دانستم آیا مراجعت خواهد کرد یا نه. یکسال است که دیگر نیامده است. نمی دانم آیا دوباره خواهد آمد یا نه. نمی دانم آیا پدر و مادر دار است یا اینکه در بنادر بزرگ شده است. خانه ای که در آن زندگی می کنم خانه خوبی است. نمی دانم آیا او در يك خانه بد نیز نزد من می آمد یا نه. او هیچ چیز تعریف نمی کند. با من فقط از مسائل مربوط به من حرف می زند. آنها را خوب می شناسد. من می دانم چه می گوید. اما آیا واقعاً می دانم؟ وقتی می آید گاهی گرسنه است و گاهی هم سیر. اما وقتی هم گرسنه باشد همیشه نمی خورد، و وقتی سیر است از خوردن امتناع نمی کند. يك مرتبه اورامست و لایعقل به خانه آوردند. يك بار همه را از خانه من بیرون کرد.»

وقتی «آقای سیاه سوخته» صدایش می‌کنم می‌خندد و می‌گوید :
 «آنچه از دست رفته سیاه است و آنچه وجود دارد روشن است .
 اماگاهی از این اصطلاح دلخور می‌شود . نمی‌دانم که آیا او را دوست
 دارم یا نه . من ... »

آقای کوینر با عجله گفت :

«ادامه نده . می‌بینم که او را می‌شناسی . هیچ کس را نمی‌توان
 آنطور شناخت که تو او را می‌شناسی . »

بیتترین سبک

تنها چیزی که آقای کوینر درباره سبک می‌گفت این بود که باید
 قابل نقل قول باشد . نقل قول عملی است غیر شخصی . بهترین پسران
 کی‌ها هستند ؟ آنان که از پدر سبقت می‌گیرند .

آقای کوینر و پزشک

دکتر «س» آزرده خاطر به آقای کوینر گفت :
 «من درباره خیلی چیزها که روشن نبودند حرف زده‌ام . نه تنها
 حرف زده‌ام بلکه شفا نیز بخشیده‌ام . »
 آقای کوینر پرسید :
 «حالا آنچه که معالجه کرده‌ای روشن است یا نه ؟»

«س» گفت : نه

آقای کوینر به سرعت گفت :

«پس بهتر است نامعلوم همچنان نامعلوم بماند تا اینکه رازها

افزایش یابند.»

مساوی بهتر از متفاوت

خوب اینست که انسانها باهم مساوی باشند تا متفاوت . مساویها از هم دیگر خوششان می آید . متفاوتها حوصله همدیگر را سر می برند .

متفکر و شاگرد عوضی

شاگردی عوضی نزد آقای کوینر متفکر آمد و تعریف کرد :

«در امریکا گوساله ای هست که پنج سر دارد . در این باره چه

می گوئی؟»

آقای کوینر گفت :

«من چیزی نمی گویم.»

شاگرد عوضی خوشحال شد و گفت :

«هر قدر خردمندتر بودی همانقدر بیشتر می توانستی در این باره

بگوئی.»

احمق توقع زیاد دارد . متفکر کم می گوید .

در باره رفتار

خرد دنباله رفتار است .

از آنجا که خرد هدف رفتار نیست از این رو نمی تواند کسی را به تقلید از رفتار وادار نماید .

آنگونه که من می خورم شما نخواهید خورد . اما اگر مثل من بخورید برایتان مفید خواهد بود .

وقتی می گویم : رفتار اعمال را به وجود می آورد ممکن است حقیقت داشته باشد . اما ضرورت ها را شما باید به وجود بیاورید تا این امر حقیقت داشته باشد .

متفکر می گفت : «اغلب می بینم که رفتار پدرم را دارم . اما اعمال پدرم را انجام نمی دهم . چرا اعمال دیگری انجام می دهم ؟ برای اینکه ضرورت های دیگری وجود دارد . اما می بینم که رفتار بیش از روش عمل دوام می آورد : رفتار در برابر ضرورت ها مقاومت می کند .»

بعضی ها برای اینکه اعتبار خود را از دست ندهند فقط يك کار می توانند بکنند . از آنجائی که ضرورت ها را نمی توانند درك کنند به سهولت تنزل می کنند . اما کسی که رفتار دارد می تواند خیلی چیزها انجام داده و اعتبار خود را از دست ندهد .

آقای کوینر مخالف چه چیزها بود ؟

آقای کوینر موافق وداع ، سلام ، سالگردها ، جشن ها ، اتمام

يك كار ، آغاز يك دورهٔ جديد زندگي ، تسويه حساب ، انتقام و قضاوت
نهائي نبود .

در بارهٔ دوام آوردن در مقابل سيل

«هنگامي که متفکر گرفتار سيل عظيمی شد در ارايه‌ای نشست و
جای بزرگی را اشغال کرد. اولین کاری که کرد سوار ارايه شد ، دومين
کاری که کرد دامن خود را روی زمین پهن کرد . سومين کاری که کرد
روی زمین دراز کشيد . باین ترتيب در مقابل سيلی ناچيز دوام آورد .»
آقای کوینر در حالیکه این مطلب را می‌خواند گفت :
«بسیار مفيد است که عقیده ديگران را دربارهٔ يك نفر بعنوان
عقیده خود قبول کرد . گرنه قادر به درك این يك نفر نمی‌شوید .»

بیماری آقای کوینر

مردم از آقای کوینر پرسیدند :

«چرا مريض هستی ؟»

جواب داد :

«برای اینکه حکومت نظم ندارد . بهمین علت طرز زندگي من
نیز نظم ندارد و کلیه‌ها ، عضلات و قلبم دچار بی‌نظمی شده است .
وقتی به شهرها وارد می‌شوم همه چیز یا سریع‌تر از من حرکت

می کند یا آهسته تر . فقط برای آنهایی که حرف می زنند حرف می زنم و وقتی همه گوش می کنند من هم گوش می کنم . تمام استفاده ام از وقت از نامعلوم بودن حادث می شود . از معلوم بودن نفعی حاصل نمی شود ، صرف نظر از اینکه فقط يك نفر صاحب این نفع است .»

مورد تطبیع واقع نشدن

آقای کوینر در برابر این سؤال که بچه وسیله می توان شخصی را تربیت کرد که مورد تطبیع واقع نشود جواب داد :

«به این وسیله که او را سیر کرد .»

در برابر این سؤال که بچه وسیله می توان کسی را وادار به ارائه پیشنهادات خوبی کرد جواب داد :

«به این وسیله که باید توجه داشت او نیز درسود پیشنهادات خود شریک بوده و از طرق دیگر یعنی به تنهایی موفق به بردن سود نباشد .»

مسئله تقصیر

دختر دانش آموزی از روش خیانت آمیز آقای کوینر شکایت کرد . آقای کوینر از خود دفاع کرد و گفت :

«شاید زیبایی تو خیلی زود مورد توجه واقع شده و خیلی زود فراموش شود . اما در هر حال تو و من باید در این کار مقصر باشیم . مگر نه ؟»

و بعد ضرورت رل را در يك اتومبیل به دختر مدرسه گوشزد کرد.

نقش احساسات

آقای کوینر با پسر کوچکش در ده بود. يك روز قبل از ظهر پسرش را در گوشه‌ای از باغ در حال گریه دید. علت گریه را پرسید و بعد از دانستن آن به راه خود ادامه داد. هنگام مراجعت بچه را هنوز در حال گریه دید، او را صدا کرد و گفت:

«با این باد شدید گریه توجیه معنی دارد، در حالی که کسی صدایت را نمی‌شنود.»

پسر بچه گریه را قطع کرد و با قبول این منطق بدون نشان دادن هیچ‌گونه احساس دیگر به تپه شنی خود بازگشت.

از کوینر جوان

شخصی درباره کوینر جوان حکایت می‌کرد که روزی شنیدوی به دختری که خیلی از او خوشش می‌آمد می‌گفت:

«امشب خواب شما را دیدم. شما خیلی عاقل بودید.»

تجمل

متفکر اغلب رفیقه‌اش را به خاطر متجمل بودنش سرزنش میکرد. روزی نزد او چهار جفت کفش پیدا کرد.

رفیقه‌اش گفت:

می شود . چه کسی جرأت می کند فیل را که در بزرگی گاو را پشت سر می گذارد به طریقی محدود کند ؟ و در هر صورت او فقط بزرگتر از يك گاو می شود ولی بزرگتر از يك فیل نمی شود .»

درباره سیستم

آقای کوینر می گفت :

«بسیاری از اشتباهات از این ناشی می شود که حرف سخنرانان قطع نشده یا بندرت قطع می شود . به این ترتیب به راحتی کل گول زنده ای به وجود می آید که چون کل است هیچ کس نمی تواند درباره اش شك کند ، به نظر می رسد که اجزاء جداگانه اش نیز مورد قبول می شود ، هر چند که اجزاء جداگانه فقط به خاطر کل به وجود آمده است . بسیاری از ناراحتی ها از این ناشی شده یا ادامه پیدا می کنند که انسان بعد از نابود کردن عادات مضر ، به احتیاج ، که بعد از آن هم وجود دارد جان شینی دائمی عرضه می کند . لذت خود احتیاج را به وجود می آورد . برای روشن شدن موضوع : برای چنین اشخاصی که احتیاج به زیاد نشستن احساس می کنند ، چون ضعیف هستند ، بایستی در زمستان نیمکتها را از برف درست کرد تا در بهار وقتی جوانان قوی تر شده و پیران مردند نیمکتها نیز خود بخود از بین بروند ...

معماری

به روزگاری که عقیده هنری خرده بورژوازی در حکومت

حکمرمائی می کرد معماری از گک . کوینر پرسید که آیا مقاطعه بزرگی را به عهده بگیرد یا نه . او با تردید و تزلزل فریاد می زد :

«صدها سال است که اشتباهات و سازشها در هنر باقی مانده است!»

گک . کوینر جواب می داد :

«دیگر نه . از زمان توسعه عظیم وسایل مخرب ساختمانهای شما صرفاً تلاشهایی محض بوده و کمتر شامل پیشنهادات متعهدوار می باشد . وسایل بینش برای بحث توده های مردم . و آنچه را که به تزئینات بی مورد جزئی از قبیل ستونها و غیره مربوط زائد می داند بطوریکه يك عدد کلنگ سریع تر می تواند برای به وجود آمدن يك مشی مستقیم و مفید كمك کند . به انسانهای ما در توسعه سریع اطمینان داشته باش !

دستگاه و حزب

به روزگاری که حزب بعد از مرگ ژوزف خود را ترمیم می کرد تا قابلیت سازندگی جدیدی را آشکار سازد خیلی ها داد می زدند :

«ما حزب نداریم ، فقط يك دستگاه داریم . مرگ بر دستگاه !»

گک . کوینر می گفت :

«دستگاه استخوان بندی مدیریت و اعمال قدرت است . شماها مدت زیادی است که فقط يك اسکلت دیده اید . اکنون همه چیز را در هم نکوید . وقتی عضلات ، اعصاب و اجزاء به وجود آمدند دیگر اسکلت قابل رؤیت نخواهد بود .»

«من چهار نوع پا دارم .»

متفکر خندید و پرسید :

«وقتی يك جفت از آنها از بین می رود چه کار می کنی ؟»

رفیقه اش متوجه شد که هنوز موضوع برای او روشن نشده است

گفت :

«اشتباه کردم ، من پنج نوع پا دارم .»

به این ترتیب بالاخره موضوع برای متفکر روشن شد .

خادم یا ارباب

آقای کوینر متفکر می گفت :

«هر کس که روی خود کار نکند دلش می خواهد که دیگران روی

او کار بکنند . او یا خادم است یا ارباب . يك خادم و يك ارباب مشکل

از هم دیگر تشخیص داده می شوند جز اینکه خادم و ارباب هستند .»

«پس شخص مورد نظر کسی است که روی خود کار کند ؟»

«هر کس روی خود کار بکند ، روی هیچ کار می کند . او خادم

هیچ است و ارباب هیچ .»

«پس شخص مورد نظر کسی است که روی خود کار نکند ؟»

آقای کوینر متفکر خنده کنان گفت :

«بله ، اگر دلیلی وجود نداشته باشد که دیگران روی او کار بکنند ،

یعنی روی هیچ کار و به هیچ خدمت کنند که خودشان نیستند و ارباب

هیچ باشند که خودشان نیستند.»

رفتار اشرافی

آقای کوینر می‌گفت:

«من هم یکبار حالت اشرافی به خود گرفتم (می‌دانید: شق و رق و مغرور، سربه عقب). بدان معنا که توی آبی بودم که دائم بالامی آمد و وقتی آب به چانه‌ام رسید این حالت را به خود گرفتم.»

در باره توسعه شهرهای بزرگ

بعضی‌ها با این عقیده زندگی می‌کنند که شهرهای بزرگ یا کارخانجات در آینده می‌توانند مدام محیطی بزرگتر و در پایان محیط غیر قابل پیش بینی شده‌ای را در برگیرند. این نظریه برای عده‌ای ترس و برای عده‌ای دیگر امید به همراه دارد.

از طریق هیچ وسیله قابل اطمینانی نمی‌توان معلوم کرد که علت

چیست.

آقای کوینر پیشنهاد می‌کرد:

«هر طور که زندگی کنیم بایستی این توسعه را تقریباً در نظر نگیریم، یعنی طوری رفتار نکنیم که گوئی شهرها و کارخانجات بی-حساب بزرگ می‌شوند.»

او می‌گفت:

«به نظر می‌رسد که در مورد توسعه همه چیز با ابدیت محاسبه

